ایضاً
۳۹۰
دیوان انیس
PRESERVATIVES LEATHER
APPLIED
On ... 75

Buhar Collection

بسم الله الرحمن الرحیم

ای گلشن از بهار خیالت سفینه‌ها | برگ گل از طراوت خلقت سفینه‌ها
بر جانفشانت [illegible] | بر سنگ خاره رنگ پرید آبگینه‌ها
گر از نسیم راز تو عالم چمن شود | بوی گل صفا دمد از گرد کینه‌ها
در [illegible] بوی کروزات [illegible] | از [illegible] و شب [illegible]
بجنبد [illegible] سلیمان ملک فقر | از نقش پای مور [illegible] خزینه‌ها
[illegible] برست [illegible] | در [illegible] گل [illegible]
در جلوه‌گاه [illegible] غبار [illegible] | [illegible] آینه سینه‌ها

غزل

پرورده لطف سماوات امید ما | گردیده خضر جلوه ره مستقیم ما
بلبل که گره [illegible] | گلدسته‌های نکهت خلق عظیم ما
گر ذره [illegible] | [illegible] ناله [illegible] ما

عنبر زینت گرد رخت پاک نی | طالب زیب [illegible] ما
[illegible] طلب [illegible] کس ایشان را | [illegible] که سوده زلف باکرم ما
[illegible] الفت [illegible] | [illegible] نگیرد [illegible] ما
[illegible] کان جاده شرح دل | [illegible] کرده اند خط مستقیم ما
شرح [illegible] در آینه [illegible] اشارت | [illegible] صفت [illegible] کلیم ما
وارد [illegible] که چند در [illegible] | [illegible] سقیم ما

غزل

در دل کجا [illegible] تماشای خویش را | [illegible] جای خویش را
[illegible] [illegible] | [illegible] جای خویش را
[illegible] [illegible] | [illegible] پای خویش را

غزل

[illegible] [illegible] | [illegible] ما
از گل [illegible] بهار رانده ایم | [illegible] ما
[illegible] [illegible] | [illegible] ما
[illegible] [illegible] | [illegible] ما

سنگ طفلان چو [illegible] بهار	وقت آن شد که [illegible]
سوخت [illegible] دل [illegible]	سبزه [illegible] از گلشن [illegible]
گشته از بس [illegible]	سبزه [illegible] فصل بهار [illegible]

غزل

[illegible] آستین [illegible]	[illegible] خویش [illegible]
از [illegible] فلک [illegible]	در دو عالم [illegible]
[illegible]	[illegible]

غزل

قبله عالم [illegible] خم ابروها	گردش نرگس مستانه رم آهوها
سیر گلشن کن [illegible]	آب [illegible] آینه رو [illegible]
عالم آواره [illegible]	[illegible] تا زانوها
دعوی [illegible]	حلقه در گوش [illegible] بازوها

غزل

[illegible] بهارا	خواب آسایش [illegible]
[illegible]	سبز گردد [illegible] سایه مژگان [illegible]

چون نکهت گشته‌ام رنگ بهار دیگر است	ای که گل در دامن بر آتش بپرند ما را
یا رب آن ناز محبت افتاده را	تا که هر دم بر فغان بشکند تار ما را
اینکه در خیال بنیاد رشته کار ما	تا در کنار سبحه نشسته زنار ما را

غزل

هیچ سیر ندارد ز نقش پاک ما	آب در شیر کند دیده نمناک ما
راز او محبت سودای محشر کند	خواهد محبت صحرای عدم خاک ما

غزل

سینه صاف است بهر جانی بی پروانه ما	زهد و مستی دور جانند ز جانانه ما
جنت این گلکده نقش ز خرابی دل ما	جلوه سیل بهار است ز ویرانه ما
از خیال لب لعل تو به شور آمده ایم	خنده گل نمک بسته پیمانه ما

غزل

گر صفا ملامت شد دم دل تابی ما	چهره از گرد که دامن ز رخ آینه ما
از شیخ تو بینی که در روز جا [illegible]	چون دم [illegible] نقش نگین ما
[illegible]	چون [illegible] آور [illegible]
[illegible]	در کام [illegible]

از بردن نام تو رسد گوش جان | تکبیده دم صبح نفس باز پسین را
از دیدن آیینه که صورت او ... | از خاک ... جبین را
تا فاش نگاه ... حال ... | آیینه ما ساخته ... مبین را
از پرتو لطف تو اسیر آینه سازد | از کعبه آن طرف دل گوشه نشین را

و او تاراج خزان ... انباشته | تجلی از عشق ...
... دل ... دهقانی ... ابر کرم | خرمن ساخته ام ... کاشته را
تهمت آلودگی غیرت ... دیده ام | از رنگ ...
پاک ... باش که آیینه دل ساخته اند | دیده ... پریشان ...
... بال ... گل ... | دست ... دل ...
با خیال ... اسماعیل | ساده ... از خون دل ...
غیرت ... آتش ... | ...

... | ... طعن الفت ...
تا ... | ...

زعکس مستی توفان برد آیینه ما را [illegible] — اگر کلیمی کند آیینه دل مستی ما را

جز ای بیدار هر کس برنگی در لباس [illegible] — بود در مجمع عشرتخانه فزون معنی ما را

غبارم نقش پا بین می‌شود خواب پریشان را — چنان گردید نازت [illegible] ما را

روشنگر چشم و دل باکش شب ما را — صیقل زند تیره دل مطلب ما را

شاید که یکبار بدانسته بجز ای [illegible] — آیینه کند نقش نگین مطلب ما را

کشته به پیدای دل هیچ امید است — دیدند چو در سوختگی کوکب ما را

خاکستر پروانه سرشته ز شبنم — گردند فدا در دل ما کنب ما را

مستی گل تر فی رخ هیچ شرار است — نشناخته مشرب ما مشرب ما را

[illegible] امیر از ته دل [illegible] کن — از ورد و ز معنی و ز جنون منصب ما را

گر دام افتد هوای گلستان [illegible] — آتش پرواز گرد و [illegible] ما را

آتش [illegible] در صف [illegible] — سوخت جوش ساده [illegible] ما را

صیقل آینه [illegible] بی [illegible] — از [illegible] بند [illegible] ما را

آسمان [illegible] — ساخت چرخ [illegible] ما را

بسکه خاکستر شد و خاکستر پروانه یکی | [illegible]
سبزه و درد دل [illegible] | ریشه در آب است از سر چشمه [illegible]
[illegible] بصورتی کی بیابان [illegible] | هست رنگ بودن [illegible]
[illegible] شو قمر راه دلیل ساحل [illegible] | گردش دریا جا شد [illegible]
فارغ از رنج خمار و جام افلاک اسیر | تشنه لب [illegible]

صبح هست مست باده دوشینه [illegible] | چاک است [illegible]
[illegible] باز نگاهی قدح [illegible] | بال شد و دیده [illegible]
کیک جلوه دل شکفتن شنیده | گردیدی صاحب [illegible]
شبنم بروی گل چو مرصع بالا بست | از قطره قطره گوهر [illegible]
[illegible] سینه تو بتا جام اسیر | خالی نشد ولی [illegible] از کینه [illegible]

غزل

گر شد هست عشق رنگ و [illegible] | زود صید [illegible]
گردون طلوع آفتاب قمری [illegible] | سیر ساند [illegible] لب خاموش [illegible]
[illegible] | در نظر [illegible]

شمع ... و ... آب است | جای پای ... است ... ما
آب ... رنگی چنین ... است | حیف ... عشق ... قبا پوش ما
از خیال نکهت باغ و بهاری ... | پرده هر ... رنگ گرانه ... ما
... آب ... آرم ... | داده تعلیم حیا از لب خاموش ما

غزل

باده چون روز آورد مینا بسیار دو | خواب چون گرد گران ... بسیار دو
... | سر ... رنگین ... بسیار دو
دارد ... جوش دل ... | سایه ... بسیار دو
... آگاهی است ... ما | چشم خواب آلوده ... بسیار دو

رباعی

... | چون بلبل از جا باید گل روی ترا
آرمیدن در دل ... | کرده محراب تسلی یاد ابروی ترا

... | طواف گر کند قبله گاه کوی ترا

رباعی

بهار ... ما | ... ما
... | ... ما

چه دارد نگه دم شوق آرزوی ما | هوا آشفته گکند قید کاوکاوی ما
بهار سبز خاک سرزم سفید و صبح | [illegible] دوست شب [illegible] کرده [illegible] ما

پتماشای تو لب با رحباب است ما را | درس دل خوانده ام آب [illegible] است ما را
از گلستان خرام گل مستی خنده | دل دیوانه که جام شراب است ما را
حسنه تنها ز سر انجام امید آمد | سر آرام جا این حباب است ما را
از تماشای [illegible] ز رحمی دارم ابر | آه بر [illegible] درد کباب است ما را

سرو شوخ جا با تنها جا غافل ما | مست و [illegible] نشانم [illegible] ما
با بالت که شود گل داغ [illegible] | چون به بزم دیده ای آتی زجاده ما
خاطر نازک [illegible] سیما | تا روانی آمدن ای شوخ [illegible] ما
برگ [illegible] گشته [illegible] کام [illegible] | برق [illegible] [illegible] ما

کو کره که بجز [illegible] برده ما را | غافل [illegible] صحرا برده ما را
[illegible] | [illegible] که قطره از جا برده ما را

هر که خندید به بیت کسی [illegible] | اول عیش اوست گریه بیجا مرا

کردم خیال یار و شدم محو [illegible] | آئینه گر نه جانب او بود [illegible]

خواب بی‌پرواز حرام است مرا | آشیانی حلقه دام است مرا

یاد زلفت گل شب بیداری | فیض صبح اول شام است مرا

عیش سودای زلف تو [illegible] | هر نفس عمر حرام است مرا

حیرت آن چهره سلامت [illegible] | تا ابد کار بکام است مرا

اضطراب لب خاموش اوست | قاصد نامه [illegible] است مرا

[illegible] داغ دل از دیده [illegible] | سوختن شیوه خام است مرا

دل [illegible] چاک [illegible] | سر [illegible] شام است مرا

شهد منت ز شکر [illegible] | از جواب لبش که سلام است مرا

[illegible] | [illegible] جام است مرا

سبزه [illegible] بهار و خزان [illegible] | ز خار و گل [illegible] باغبان [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] های چاک پنهان | از اینه های داغ پیدا

از چشمه [illegible] آب | پیداست ز چشم داغ پید

[illegible] | [illegible] سراغ پیدا

ارغوان زار رخش یک آتش بی دودها
از گلستان سحر یک آه اشک آلوده‌ها

سجده تا چهره کرد استان …
سنبلان در بن ز سیمای جبین فرسوده‌ها

عکس ماه … در بحرین رخ‌های کباب
ابر ضیابان گر شود چشم تر آلوده‌ها

صبح بحر ساده لوحی … اند …
شکر ور از دو شکر لبان … خشنوده‌ها

خاطر یار از نقاب … پای دل‌ها
… گشت … مقصوده‌ها

در لباس … مشق …
عنبر سارا ز … آه … آلوده‌ها

چشم آهو … سیاهی …
از نگاه گرم او … حلقه‌های …

ترش … نگاهان کنند …
باز … بیعت … بوده‌ها

… غفلت …
بوده ما بوده ما مقبول ما مردوده‌ها

ما … غفلت … بالش …
هم ما بخواب … دو شب آلوده‌ها

… هم بدگری …
… غیرت … نگاه … بیهوده‌ها

تا کی شود گوش پر آواز دل‌ها
همراه زدن‌های … ز دل‌ها

… آرام کرده …
… دل‌ها

… کودل از گل … ما
حیف هست که باشد … ما

اگر حیات کند از جانب دوست [illegible] / بی سایه خنکی باشد معمار دل
گفتیم اسیر هوس گشتیم که کار / سرزنده شود از مسیحی بیمار دل

رخصت عشقی که [illegible] / گم کند چون صبح در [illegible]
دل کربلا نعمت از [illegible] / بر [illegible] هر چه شدم [illegible]

دل بتسلیم خود و [illegible] / جان هر [illegible] بیجا
بسیار ز جانب وفا گشتیم / بیش شده شدیم ز آشنا بیجا
از [illegible] اسید [illegible] / در تار کم است روشنا بیجا

دل به جان سیر [illegible] آنجا / می [illegible] خود سیر و [illegible] آنجا
[illegible] برساید مژگان [illegible] / که چون دیوانه با زنجیر میگردد [illegible] آنجا
زمین سبزه دشت [illegible] / مژگان درست [illegible] آنجا
نیاز و وادی دشت [illegible] / خنده [illegible] چشم [illegible] آنجا
[illegible] ز رشک [illegible] / ز نقش پای [illegible] آنجا

سود و دودی چه رسم و راه [illegible] / [illegible] ز رو اسباب مجلس [illegible] اینجا

ز بس از فرش پست چون آیینه [illegible] / [illegible] ز [illegible] گاه [illegible] اینجا

[illegible] سیه [illegible] ان نشان [illegible] / [illegible] پریشان [illegible] اینجا

گل [illegible] عرق رخساری [illegible] / [illegible] اینجا

اگر [illegible] شب [illegible] / [illegible] اینجا

در آن مجلس که باشد [illegible] / چه کار آید [illegible] اینجا

به [illegible] ز [illegible] / [illegible] اینجا

ز رنگین [illegible] / شکست [illegible]

[illegible] / ز [illegible] اینجا

اسیر [illegible] / [illegible] زبان [illegible] اینجا

از بسکه [illegible] / خون شد به رنگ غنچه زبان در دهان‌ها

جایی که خاک معرکه بر باد می‌رود / گردی که برنخاسته از جانستان‌ها

شد [illegible] سینه [illegible] استخوان / داغی [illegible] اختر هفت آسمان‌ها

[illegible] پر و بال [illegible] است / گیرد [illegible] هوای قفس آشیان‌ها

فیض هوای شوق جهان گرد شده · پرواز میکند چو هوا ...

تیزی‌اش چو آتش دل ما ... / از روی ... گرفت ...

الفت بهر دیار که با ضعف ... / وحشت ... رسید ...

رفتار ... نقش پا ... / در پرده گشاید جلوه سرو روان ما

فهمید چشم شوخ تو حال خراب ما / غوغای ناز ما چه کند با حجاب ما

از عشق خاکسار بجائی رسیده‌ایم / بیداری خیال کسی پرده خواب ما

... هر ذره ... خویش ... / ما ... آسمان ... آفتاب ما

چون ... جام ... / گردیده ... راحت ... انقلاب ما

ما جمع ... خویش ... / ... طلب کس جواب ما

گفتن ... چرا / به نهادی که ... این ناله چرا

دل ما نیست اگر ... / روی دل ... آینه ... چرا

دل اگر ... افلاک ... / در فضای قفس این ... چرا

... گردش چشم تو ... / ... چرا

... / ... چرا

که فروه ز بیم [illegible] آن پیغو را | غره در چشم [illegible] تا کنم [illegible] را
چون نداری که [illegible] آتش [illegible] | تا نظر کرده [illegible] کرد [illegible] را
گشت [illegible] نظر کرده [illegible] | سینه [illegible] بیچاره [illegible] را
وحشت [illegible] | چون [illegible] زنگی [illegible] آهو را
در نظر [illegible] خیالی [illegible] | صیقل از [illegible] آینه زانو را
[illegible] | با [illegible] گردند [illegible] باغ گل [illegible] را

غزل

کی زند لاف [illegible] گشتم [illegible] ترا | چون فرازم [illegible] خیالی [illegible]
گرچه تا [illegible] | روح مجنون کرد استقبال [illegible] ترا
دیده ام [illegible] | با خیال خضر هست [illegible] زندگانی ترا
[illegible] خیالان سرو بالا [illegible] | در نظر دارم خیال سرو بالایی ترا
کشته ام [illegible] | کی تواند دید [illegible] سراپایی ترا

غزل

[illegible] | گر ندیدی [illegible]
[illegible] | [illegible]

عشق کی ماند که رفت شیشه‌ها [illegible]	کی کند ساقی [illegible]
[illegible] چون [illegible]	[illegible] گر ز [illegible] گلستان [illegible]

رباعی

ز رشک [illegible] خارها	[illegible] شیشه‌ها
بهار رفت [illegible] گل [illegible]	تاب گریه [illegible]

رباعی

با شاب بهار بساز یار را	گر [illegible] خزان [illegible] بهار را
[illegible]	[illegible]

غزل

در طلب [illegible] چون [illegible]	دام و دانه [illegible] صیاد [illegible]
در تماشای تو [illegible] گلستان [illegible]	خنده از گل [illegible]
گر چه [illegible] نگاه [illegible]	[illegible]
از تمامی [illegible]	ای [illegible]

رباعی

یک ذره [illegible]	[illegible]

زاهد در صحن جهان بهار خوش است | توبه شکن کرد جهان عافیت را

غزل

گر دلم جهان [illegible] و در غبار [illegible] | [illegible]

باکشتر آید برون [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | گر [illegible]

[illegible] | دوست [illegible]

[illegible] | [illegible]

حال [illegible] خواب [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

با دل [illegible] | آن [illegible]

رباعی

واده [illegible] | گر [illegible]

[illegible] | [illegible]

دل

دل [illegible] یاد او [illegible] | شمع خلوت چکند شبهای تار ما [illegible]

[illegible] | تا [illegible] آب ما

[illegible] | گر [illegible] آیینه

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

غزل

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

غزل

دلم آیینه گر [illegible] ما | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

غزل

[illegible] دل از میان [illegible] ما | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

میشود

عکس رخ شد حیرت نقاب | میکند آیینه داری آینه را
پیش ازین خود نماید حسن شوخ | داد در گلستان آینه را
بود در چشم دلم همراه عشق | جلوه‌ای در کتان آینه را
یک سخن ... لعل عکس | کرده حیرت بی زبان آینه را
از دل ما میچکد خون ... | میدهی تیر و کمان آینه را
در ره یار سنگ پنهان میکند | دشمنان از دوستان آینه را
دل چو مطلب ... از ... | ... پنهان آینه را
خودنمایی کرده پیش یار | میدهد دل ... جان آینه را
داغ رو واشد گر من سوختم | ساختم ... دل پنهان آینه را
بلبل باغ ... | کرده ... عکس آشیان آینه را
کرده ... سودای مجنون ... | برق ... دشمنان آینه را
در بهار ... دل ... | باغ حسن جاودان آینه را

کند در کار گلشن جلوه‌های ... | ... رنگ ... بی نگهای ...
... | ... آورده ... ...

چو شد [illegible] هست [illegible] | ز [illegible] دگر [illegible] ما را

مه [illegible] ساقی برای [illegible] | بیا [illegible] هیچ جای ما را

[illegible] تا [illegible] | بیا [illegible] دمی بخت [illegible] ما را

[illegible]

با [illegible] کسی [illegible] | [illegible] گلشن ما را

[illegible] | ز [illegible] خط [illegible]

[illegible] | [illegible] آتش [illegible] ما را

کی [illegible] | [illegible] جنون [illegible] ما را

شد [illegible] | چو خواهد [illegible] احوال ما را

[illegible] گشت [illegible] | اگر [illegible] ما را

[illegible] | چو خواهد [illegible] ما را

جنون [illegible] ما را | چه حاجت است یاران [illegible] ما را

[illegible] | که تا شناخته [illegible] ترک [illegible] ما را

[illegible] | بگو چه رنگ [illegible] ما را

اگر شمیم [illegible] ور عنبر بوی [illegible] | سراغ صید [illegible] رنگ [illegible] را
اگر اسیر [illegible] رنگ [illegible] | [illegible] و کسی [illegible] را

غزل

۳
که راحت بر لب حسرت نشاند اول | تبسمی کن و بشکن بهانهٔ دل‌ها
حباب چشمه [illegible] | خراب سیل [illegible] خانهٔ دل‌ها
ز جوش بلبل [illegible] گل [illegible] | بنا [illegible] جنون آشیانهٔ دل‌ها
بشبنم [illegible] | و [illegible] زادهٔ دل‌ها
که [illegible] | [illegible] آستانهٔ دل‌ها
ز سادهٔ [illegible] حیرت [illegible] | [illegible] فسانهٔ دل‌ها

غزل

۴
ز [illegible] نسبت [illegible] | [illegible] نقش را
اگر [illegible] | [illegible] را
[illegible] | [illegible] آب [illegible] را
جنون [illegible] | [illegible] را
[illegible] مبارک باد [illegible] | [illegible] را

صبحی در دیده و در دل سیر کردم — [illegible]

ابر از مژه شوقی [illegible] — شکستم کلکی [illegible]

بر عشق [illegible] — گفتی [illegible] سینه چاک است اینجا

عالم [illegible] — که [illegible] اینجا

سیر [illegible] — عالم [illegible] چاک است اینجا

دل [illegible] — [illegible] اینجا

[illegible] — بلبلی در [illegible] سینه چاک است اینجا

هر چند [illegible] بسمل ها — خندان ز رگ [illegible] ها

در سینه [illegible] — جا [illegible] دوست [illegible] ها

[illegible] آن زلف [illegible] — شد زلف [illegible] سلاسل ها

سیر شد [illegible] از گل [illegible] — [illegible] از ناله گل ها

کوهی [illegible] — فرهاد ز حسرت [illegible] ها

در سینه گلستان [illegible] — رنگی که [illegible] ها

کو برق ز آه [illegible] — خجلت زده [illegible] حاصل ها

سرمه‌ای ما چو [illegible] بخشد بو | تا بی زر و حسرت از دل ما
از زخم [illegible] که [illegible] | گل کرده بهار [illegible] گل ما
کس را بجز [illegible] | گر [illegible] ماست [illegible] ما
چندان که [illegible] | از [illegible] زر گشت [illegible] ما

غزل

بی لاله رخی چو داغ پیدا | بی نقش قدم [illegible] داغ پیدا
در سینه [illegible] شور و آب | پیداست ز چشم داغ پیدا
عشق است نهان و آشکارا | بی [illegible] از چه داغ پیدا
شد باده شور در دل ما | بی ساقی و [illegible] داغ پیدا
در زاویه‌های چاک سینه | در آینه [illegible] داغ پیدا
شد کعبه [illegible] دل | بی راهبر و [illegible] داغ پیدا

غزل

چو کیم باکی [illegible] دل [illegible] | کر [illegible]
سر [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

١٣

دارم امید ... [illegible] | هر کو ... [illegible] ... بخورد
[illegible] | ... [illegible] ... بخورد
[illegible] | ... [illegible] ... بخورد
[illegible] | در ... [illegible] ... بخورد

دردیست ... [illegible] ... نیست مرا | ... [illegible] ... نیست مرا
از ... [illegible] | که ... [illegible] ... نیست مرا
... [illegible] | ... [illegible] ... نیست مرا

... [illegible] ... رسید مرا | ساغر ز آبروی ... [illegible] ... رسید مرا
... [illegible] | ... [illegible] ... رسید مرا
... [illegible] ... رسید مرا | ... [illegible] ... رسید مرا
... [illegible] | ... [illegible] ... رسید مرا
... [illegible] | ... [illegible] ... رسید مرا
... [illegible] | ... [illegible] ... رسید مرا

ساقی ... [illegible] ... جامی ... [illegible] ... رسید مرا
... [illegible] ... رسید مرا

۱

چو آیینه در دل نگه دارم نفس را | شکستی [illegible] نفس را

ز بیم [illegible] این چنین [illegible] | در [illegible] نفس را

[illegible] | [illegible] نفس را

[illegible] | که سازم [illegible] نفس را

[illegible] که در دل [illegible] | چراغان کنم با گلستان نفس را

اسیر [illegible] | [illegible] نفس را

[illegible] از دوشی را | از دوشی [illegible] را

[illegible] | این ناله که [illegible] را

[illegible] | حیرت [illegible] را

[illegible] گل [illegible] | آتش زد [illegible] را

[illegible] | آتش [illegible] را

[illegible] | [illegible] را

در آتش [illegible] | یاد [illegible] را

از محبت نهایت [illegible]	[illegible] که از اندوختی مرا
هم [illegible]	این شیوه [illegible] مرا
آتش عشق [illegible]	از شوق [illegible] مرا

غزل

درد عشق آشناست دل ما	راز مجنون فسانهٔ دل ما
نقش [illegible]	[illegible] بهانهٔ دل ما
رنگ از روی آه میدزدد	گریه [illegible] دل ما
تا [illegible] چرا [illegible]	بلبل آشیانهٔ دل ما
آه [illegible] جلوه [illegible]	[illegible] خانهٔ دل ما
جا [illegible] جگر [illegible]	بلبل [illegible] دل ما
گردش چشم مست [illegible]	[illegible] او [illegible] دل ما
[illegible]	دل ما آستانهٔ دل ما

غزل

گردش چشم [illegible]	[illegible]
در [illegible]	[illegible]
شب [illegible] آفتاب [illegible]	[illegible]

گر نباشد گردش چشم تو ساقی در نظر — صبح محشر می‌شود شام خمار آخر ترا

بسکه بیرنگی بود آن ترک یغمائی مرا — [illegible] ترا

ای اسیر آخر دل ما هم پریشان شد ز تو — [illegible] ترا

غزل

مژده [illegible] نگاهست — سایه گل [illegible] چشم سیاه است

بسکه گشتم [illegible] — [illegible] است

دارم [illegible] — [illegible] سیاه است

[illegible] — گلستان جلوه [illegible] است

دل [illegible] — [illegible] است

غزل

رخصت [illegible] نگاه را — پاس [illegible] نگاه را

[illegible] پاسبان دل — [illegible] نگاه را

شب [illegible] چشم [illegible] — [illegible] را

[illegible] — [illegible] را

دامن [illegible] — [illegible] نگاه را

هر که زبانی نفس جو اسیر [illegible] / آینه از کند گره [illegible] ما

غزل

چشم دارد دل از اندیشه ما / نقش بر سنگ [illegible] تیشه ما

[illegible] / [illegible] دل [illegible] ما

[illegible] / [illegible] دل [illegible] ما

[illegible] / [illegible] ما

[illegible] / [illegible] شیشه ما

[illegible] / [illegible] اندیشه ما

[illegible] / [illegible] ما

[illegible] / نقش [illegible] دل [illegible] ما

[illegible] / [illegible] ما

[illegible] / در دل [illegible] ما

[illegible] دل [illegible] / [illegible] ما

[illegible] / [illegible] ما

هر گل داغ جنون ما سوخته تا پر ما   تشنهٔ خون تمناست لب ساغر ما

در صد قرب است از دوری [illegible]

جذبه [illegible] پای ما [illegible]	گنبد بتخانه را [illegible]
هر [illegible] وصل [illegible]	هر [illegible]
از غبار ما بهار [illegible]	[illegible]
دست [illegible]	[illegible]
[illegible] گل [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
هر کجا [illegible]	آتش [illegible]
تا [illegible]	[illegible]
گر [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	ای غافل [illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

85

ای غافل از نگاه تغافل نمای ما

غزل

ستم [illegible] رسیده ما را	و [illegible] رسیده ما را
ای کبوتر دو جهان [illegible]	دیده [illegible] دیده ما را
[illegible] تا چه خواهد کرد	دل [illegible] ندیده ما را
[illegible]	رنگ [illegible] چکیده ما را
[illegible]	دل [illegible] کشیده ما را
[illegible]	[illegible] دل گزیده ما را
[illegible]	[illegible] شنیده ما را
در وطن و دوستان [illegible]	شوق [illegible] کشیده ما را

غزل

گروه [illegible] ما را	دیده [illegible] ما را
[illegible]	گر [illegible] نام ما را

غزل

گروه [illegible] ما را	[illegible] ما را
[illegible]	[illegible] ما را

دهقان گر زما [illegible] خرد و حاصل ما را | از شبنم و گل ساخته [illegible] ما را

در غربت [illegible] صبر خواهد بود | تا چشم دوست و یا زودا
[illegible] | از [illegible] طاقت او را
[illegible] | تا [illegible] کرده [illegible] را

غزل

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

غزل

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] آیینه دار هوا | [illegible] از روی کار هوا
[illegible] | هوای [illegible] هوا
[illegible] | [illegible] هوا

هر چند حجاب [illegible] نماست | می جویم غزل خودم [illegible] | با ناز نیاز بر نیامی | مناجات دل خودم را

[illegible] نصیحت [illegible] [illegible] [illegible] ۸۶

[illegible] قاتل خود دم را [illegible] دل خود را

[illegible]

[illegible] جوابت [illegible]	[illegible] گل [illegible] هوا
زعکس گل [illegible] بهار	[illegible] خانه آیینه زار هوا
[illegible]	[illegible] هوا

غزل

[illegible] کام خویش را	[illegible] عشق نام خویش را
[illegible]	[illegible] بام خویش را
عشق [illegible]	[illegible] جام خویش را
[illegible]	[illegible] نام خویش را

غزل

[illegible] فغان را	[illegible] را
[illegible] عکس آیینه [illegible]	[illegible] بیان را
[illegible]	[illegible] را
[illegible]	[illegible] گلستان را
[illegible]	[illegible]
[illegible] آیینه [illegible]	[illegible] را

[illegible]

[illegible] بهشت کرد گلستان [illegible] — [illegible] است [illegible] ما

غزل

جنون [illegible] ما — ز بسکه [illegible] ما

برای [illegible] دل شده ما — اگر [illegible] سجود ما

غلام همت [illegible] سبب — [illegible] ما

سپند [illegible] که هست [illegible] ما — دلی [illegible] سنگ [illegible] ما

ز [illegible] و شکست — [illegible] ما

[illegible] لب [illegible] — [illegible] ما

دلت [illegible] تاب — چو [illegible] ما

غزل

[illegible] ما — [illegible] ما

[illegible] — [illegible] ما

[illegible] ما — [illegible] ما

[illegible] ما — [illegible] ما

[illegible] — [illegible] ما

ساقی ز ... بر لب ... ما [illegible]	خصم ... آتش ... سنگ ... ما [illegible]
هست ... [illegible]	خنده گل بشکند از گلشن آرایی ما
... [illegible]	چه باید بر لب ... ماهی ما [illegible]

الفت ... کس ... ما [illegible]	گل چمن ... [illegible]
... [illegible]	... است کلام ... [illegible]

شد ... شب ... باغ ... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

... [illegible]	... باغ ... بهار ... [illegible]
... [illegible]	... [illegible]

انقدر ... نظاره ... [illegible] ... گل ... بهار است ... [illegible]

ای چو گلوی [illegible] خم سبیلی باید — یار بیگانه و بیگانه باید است مرا

من و گل چمن آشنا شکسته چو رنگ — ما نه گل داده و کار است مرا

شب با غنچه کاری حیرت دارم — ساغر باده کف خیمه خار است مرا

شکر است و داوری بیاد ما تا سحر — صبح فروزند چراغ شب تار مرا

آنده پیش گنده قدر سنگهای ما را — آینه کند آینه رسوایی ما را

تا مشق و خیزدن کند از یاد نگاهی — وحشت نغمه افسون [illegible]

هر سایه مژگان منظر فیروز نشد — حیرت خورده پرده [illegible]

هر کس که اسیر از خود و با کس نشد او — آینه کند حال تماشایی ما را

از مهر تو سینه‌ها [illegible] — وز داغ تو دیده [illegible]

هنگام فنا چه پای زن است — در سینه [illegible]

کم ضعف اوج اعتبار است — از دل شده‌ام ز خیزها

شایستگی عدو [illegible] نیست — پر [illegible] ز کینه [illegible]

هر چند شکسته [illegible] — ز [illegible]

شبهای سیاه ماجراها [illegible] — از مهر تو [illegible] سحرا

احوال [illegible]	[illegible] خیلی [illegible]

غزل

چو گلشن [illegible]	ز [illegible] گل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] چشم [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] گلشن [illegible]	[illegible] گل [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

غزل

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible] عشق من و دعوی نوا [illegible]

[illegible]

آشفته [illegible] شوریدگی ما [illegible]
دیوانه [illegible] سنبلها [illegible]

وارستگی [illegible] شده‌ام [illegible]
خاکم [illegible] بر روی گلستانها

سرگرده [illegible] دیوانه [illegible] نسیم
تا کی [illegible]

زلف ساقی [illegible] کرد ما را
[illegible] شیشه [illegible] زاهد [illegible]

[illegible] آینه آینه شد
شمشیر [illegible]

[illegible]

سنبل [illegible] حال ما
گل [illegible] حال ما

سر رشته [illegible]
ذره [illegible] خورشید [illegible] استقبال ما

در دل [illegible] نگاه [illegible]
دیده آینه [illegible] اقبال ما

هر [illegible]
[illegible] کلال ما

[illegible]
[illegible] ماه و سال ما

بی [illegible] اول [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خیال ما

[illegible] دل [illegible]
[illegible] گل [illegible] استقبال ما

[illegible]
خنده گل [illegible] از جام [illegible] ما

[illegible]

[illegible] در آسمان [illegible]

شوق تا بی پرده بیند [illegible]	[illegible] دل [illegible]
تا امیدی [illegible] ز مطلب [illegible]	[illegible]

غزل

کرده شکوه [illegible] یاد است لب‌ها	[illegible] یاربا
غبار [illegible] پرواز [illegible]	[illegible] مطلب
[illegible] بی‌رنگی [illegible]	[illegible] شب‌ها
[illegible]	[illegible] کوکب‌ها
[illegible]	[illegible] شب‌ها

غزل

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] بهار [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
دل [illegible]	[illegible]
چون اسیر [illegible]	[illegible]

شمشیر تو قبله‌گاه سرها — پروانهٔ ناوکت جگرها

پر هست که راه می‌گشاید دل — سنگ است شفیع شیشه‌گرها

چون برق که بر شفق شتابد — شیفته زده است جگرها

از پرتو آفتاب رویت — گردیده غبار سحرها

در آینهٔ دلم چو دیدی — بیگانه شودی این قدرها

پروانه وفات کعبهٔ ... — پرباد و هم ... ها

ای نام تو زینت زبانها — چشم دلها چراغ جانها

آیینهٔ راز تست عالم — پیداست زتو جهان نهانها

سرمنزل تست بی‌نشانی — گرد ره تست کاروانها

خوف تو که بر دلی کز افتاد — پرگرد ز رختها دامانها

زر ... — تا فرق جبین آسمانها

ویران شده نسیم شوقت — ... خانه‌ها

گردید اسیر از دل تو — آیینه گر یقین گمانها

[illegible]

گردون ز تبلکه بر وحشت سودا ما | گلزار روز ... گرفت سبق ... ما

فرهاد ... بیست جان ... | شکست ... بکندست ... ما

گردون ز ... بد ... روزی ... | ... بر تو دوم ... بستان ... ما

... ... بحالی ... | ... بجای ... کم ... ما

... ... رم ... | گل ... نیم ... بر ... بلبل ... ما

رباعی

ای ... مست ... عشقی ... | ... ... سوز ...

دیده ... گستان شد ... | ... ... شد ...

... ...

غزل

عشقی ... تاج ... کوس ... | ... دست ... سر ...

ای ... دامن ... | ... ... آغوش ...

در ... ... | ... ... رنگ ...

... ... | ... ... بر دل ... کاهی ...

... ... | دست ... دامن ... ...

[illegible]

گرد چمن ... ها | غیبت ... ما

چاره‌ده هوای گل و خار میزنم | عالم تمام میکند اشغال ما

سوزن ... دشت ... مشکنیم | ... ما

... میکند اسیر | ... ما

... زبستر ... عشق ما | ... عشق ما

... میکند | ... عشق ما

... | ... عشق ما

... | دل ... عشق ما

... | ... عشق ما

دشت ... | ... عشق ما

... | ... عشق ما

خوش بهار است ... شیدا | برای گل ... شیدا

گر ... | ... خامو ...

لب گشودم سخن از بوسه ما رفت [illegible] | [illegible] عشق هست [illegible] شبها
چو فشرد درد دل از یاد ما رفت | حاصلی [illegible] نیست [illegible] شبها

اگر [illegible] [illegible] ما | کاش [illegible] [illegible] ما
[illegible] [illegible] می‌کند | [illegible] [illegible] ما
[illegible] [illegible] ما | در [illegible] [illegible] ما
[illegible] [illegible] ما | [illegible] [illegible] ما
شام [illegible] [illegible] ما | [illegible] دل [illegible] ما

[illegible] [illegible] آفتاب ما | [illegible] وصل [illegible] آفتاب ما
[illegible] [illegible] ما | [illegible] [illegible] ما
[illegible] [illegible] ما | [illegible] [illegible] ما

[illegible] [illegible] ما | [illegible] [illegible] ما
[illegible] [illegible] ما | [illegible] [illegible] ما

[illegible]

[illegible] چمن [illegible]	زیر پای گل کند [illegible]
[illegible] کند تغییر	[illegible] آمده [illegible]
[illegible] سبزه [illegible] کرم است	[illegible] گلستان [illegible] کند [illegible] باغ را

[illegible]

[illegible] سینه [illegible] چاک	[illegible] گل کند [illegible] سینه [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	تا شود روشن چراغ [illegible]
[illegible] آتش [illegible] بهار [illegible]	[illegible] گل [illegible] نمناک
[illegible] از زاهد [illegible] خشک	شمع [illegible] وقت [illegible] سوزناک
[illegible]	[illegible]
[illegible]	گر شود آیینه [illegible]

[illegible]

[illegible] آشفته را	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	تا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

غزل

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

غزل

[illegible] میکند دل ما — که عشق [illegible] مستانه میکند دل ما

[illegible] — خیال زلف تو [illegible] میکند دل ما

[illegible] — [illegible] میکند دل ما

بگو که رفته که ملک عافیت [illegible] | حریف شیخ نه افسانه میکند ما را

کشی بدام چه بیگاه در قفس [illegible] | [illegible] که بیند [illegible] میکند دل ما

شده ذوق [illegible] اول قفس ما | [illegible] بیند دام از قفس ما

ساقی ز [illegible] شد [illegible] | تا کام [illegible] تر [illegible] رس ما

پرواز [illegible] که گرفتار گشته ام | بال [illegible] است [illegible] قفس ما

[illegible] | [illegible] قفس ما

[illegible] | کی [illegible] قفس ما

چمن جلوه کن [illegible] مرا | سیر کن باغ انتظار مرا

[illegible] | [illegible] بهار مرا

سیر [illegible] خزان چو [illegible] | مکن آشفته روزگار مرا

دل [illegible] | ز [illegible] خزان بهار مرا

[illegible] | سیر کن [illegible] مرا

[illegible] | کی [illegible] نگار مرا

[illegible] سوختی سوختی [illegible] مرا

غزل

جنون [illegible] کرده به پا [illegible] ما | گل [illegible] بهار [illegible] ما
[illegible] | [illegible] ما
[illegible] | [illegible] ما

غزل

[illegible] است ما | ز دل [illegible] است ما
[illegible] | [illegible] است ما
[illegible] تمام | [illegible] آتش [illegible] ما
[illegible] | [illegible] است ما
[illegible] | [illegible] است ما

غزل

[illegible] | [illegible] ما
[illegible] | [illegible] ما
[illegible] | [illegible] ما

آن مرغ اسیرم که از [illegible] جدا | [illegible] شده [illegible] چاک قفس ما
در کلبهٔ تاریک اسیر شب درازم | بی یاد تو آیینهٔ دل [illegible] ما

غزل

عشق [illegible] لب [illegible] ما | همراه و آب حیوان ز آتش ما
شکست بال [illegible] دام جدا | [illegible] تیر [illegible] ترکش ما
چو مجنون رام آبادی نگردد | بیابان گرد و شوق [illegible] ما
[illegible] ستان [illegible] | [illegible] سودای خام از آتش ما
[illegible] بر آسمان گویا اسیرم | که شد [illegible]

رباعی

[illegible] عشق [illegible] ما | [illegible] باغ [illegible] ما
[illegible] | نسیم کوی تو [illegible] ما
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] — گر بکام [illegible] ما
خواب در چشمم نمی آید [illegible] — برده ای [illegible]
[illegible] — گل [illegible]
[illegible] — دیده [illegible]
ای [illegible] — [illegible]

غزل

ای آشنای [illegible] بیگانه ما را — گه [illegible] ما را
دل از [illegible] — گه دور ز [illegible] دیوانه ما را
حدیث [illegible] — با [illegible] بیگانه ما را

فرد

گر [illegible] — دشت [illegible]

فرد

با [illegible] — [illegible]

رباعی

[illegible] — [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible] / [illegible]

غزل

گشته سودای [illegible] / [illegible] آفتاب [illegible] پنهان‌ها

ساخت لعل [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

غزل

چشمت نگاهی [illegible] بیمار را / [illegible] چشم [illegible]

تا با خیال زلف تو پیوند کرده‌ام / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / آنچه [illegible] است از گلهای باغ

[illegible] / [illegible] لاله و داغ

[illegible] سایه [illegible] / [illegible] آفتاب [illegible] باغ

مانند شمع [illegible] کرده‌ایم / [illegible] کس [illegible] باغ

[illegible] / چون [illegible] باغ

در کجاهای پیاله جرأت شد [illegible] | از غبار یک شب [illegible] سراغ ما

رباعی

[illegible] پروای [illegible] سوز فغان ما را | بغیر [illegible] نفهمد کسی زبان ما را
[illegible] نفس [illegible] از دام [illegible] | نقش [illegible] دارد آشیان ما را

غزل

[illegible] پرواز ما را | نیست پروای تپاک [illegible] ما را
[illegible] | در [illegible] گل [illegible] ما را
[illegible] | عشق اسیر آغاز و انجام ما را

رباعی

[illegible] | هوای [illegible] از [illegible]
[illegible] | [illegible]

رباعی

گردم از [illegible] خیال [illegible] | از غبار آرزو [illegible] دل [illegible]
[illegible] | [illegible]

رباعی

بهر پاس حسن خط و خوبی [illegible] ما را | چه بند افتاده بر ابرو [illegible]
الله دولت [illegible] | آسمان ز رفعت تاب شوخی [illegible] ما را

غزل

مکن ای زاهد عجب ز صحبت [illegible] ما را | که در سنگ آتش [illegible]
بکش از عجب [illegible] پرستان [illegible] | ز [illegible] آمد [illegible] ما را
شب و صبح روی [illegible] | که ذوق کردن تسلیم [illegible] ما را

کسی کی [illegible] کرده [illegible] ما را | که پای ذوق [illegible] ما را
مکانی [illegible] | صدف [illegible]

من [illegible] رسوا [illegible] | شود [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

غزل

ز [illegible] هست [illegible] ما | [illegible]

مذکور گشت کار اهل جنون | خار به سر [illegible] و گل به پا

از دل تنگ [illegible] بیرون است | [illegible] از قطره و [illegible] این دریا

[illegible] زنجیر است | [illegible] شیشهٔ [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] آخر | [illegible] از [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible] | آینه [illegible] ما

[illegible] ساقی [illegible] | جام [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

[illegible] | [illegible] ما

زد کیفیت صهبا مطرب ... کند در کار او ... چشم سیاه ما

[illegible]

نماید جلوه ... گلشن ... صفای ما — خرامش ... گل زند بر سر ... ما

زبان ... خاموشی ... — برنگ ... شانه ... ما

چو نرگس ... گل ... — ... نرگس ... ما

بجز ... نگاهی ... — ... چون ... ما

... نوبهار ... — ... ما

[illegible]

بیار رخت سفر ... نیست اینجا — ... نیست اینجا

دیده کو جلوه ... گلشن ... — هم نرگس ... نیست اینجا

... — ذره ... دو جهان ... نیست اینجا

... — ... نیست اینجا

زد کیفیت صهبا مطرب ساقی — کند در کار او ... چشم سیاه ما

بسکه بیزارم از جدا اینجا — ... آشنا اینجا

تا دل ... است ... — ... اینجا

عالم ... — هست در پرده ... اینجا

[illegible]

۹۸

قطره در پا [illegible] غنچه ریزد | اینقدر شوخی این قدر تمکین
[illegible] ماند از رو و اینجا | مرحوم از دوست با سیاهیها

محوم از تیغ چشم او شود	بسکه تیز است از جدا ابیها
گر چشم را سیاه ابلق کرد	[illegible]
دل رنگ گزیده سیاه	گرچه دردست تا دو اینها

رباعی

از بس که غم تو گداخت ما را	[illegible] از ما شناخت ما را
صد حسرت جگر [illegible]	[illegible] نیکی نواخت ما را

غزل

آسودگی کجا دل بیتاب من کجا	شوق سفر کجا [illegible] وطن کجا
[illegible]	ساقی کجا پیاله کجا انجمن کجا
[illegible]	[illegible] کجا و رایحه پیرهن کجا
[illegible]	[illegible] کجا [illegible] چمن کجا
کرده ام [illegible]	[illegible]
[illegible] خلوت [illegible]	[illegible] آینه [illegible]
[illegible]	کرده ام [illegible]

سر زلف [illegible] | [illegible]
از گل ساغر چمن برای [illegible] | می‌کشم از [illegible]

غزل

عارضت گلدسته باغ نظر دارم ترا | انتظارت بیشتر از پیشتر دارم ترا
ای تماشای رخت گلدسته [illegible] ترا | [illegible] گل [illegible] ترا
صبح محشر [illegible] | یادگار [illegible] دارم ترا

رباعی

[illegible] | [illegible]
رنگ دل [illegible] | [illegible]

غزل

[illegible] عالم [illegible] شب‌ها | [illegible] شب‌ها
[illegible] آینه [illegible] از دگران [illegible] | [illegible] شب‌ها
[illegible] دل خسته [illegible] | [illegible] شب‌ها
[illegible] دل [illegible] | [illegible] شب‌ها
[illegible] | [illegible] شب‌ها

چو پری باز [illegible] — از [illegible] پری سیمایی را

کرم [illegible] — بلبل [illegible] را

[illegible] زبال [illegible] — شکستی [illegible] را

[illegible] — [illegible] دیده [illegible] را

نقش [illegible] بلبل [illegible] — گر ز دل [illegible] گفتگوی [illegible]

چون [illegible] — [illegible] را

[illegible] قفس [illegible] — [illegible] بلبل [illegible] را

[illegible] — [illegible] را

[illegible] — [illegible] را

[illegible] — [illegible] را

[illegible] — [illegible] را

گر [illegible] دست [illegible] — [illegible] را

ساقی [illegible] دست [illegible] دل [illegible] — [illegible] را

[illegible] دل [illegible] — [illegible] گل [illegible] را

[illegible] صیادیم ما | [illegible] بیگانه [illegible] صیادیم ما

[illegible] | [illegible] بیگانه صیادیم ما

[illegible] | [illegible] بیگانه صیادیم ما

[illegible] | [illegible] صیادیم ما

[illegible] | [illegible] پروانه صیادیم ما

[illegible] | [illegible] بیگانه صیادیم ما

[illegible] | [illegible] صیادیم ما

[illegible] | [illegible] صیادیم ما

[illegible] بیگانه صیادیم ما | [illegible] دیوانه [illegible] صیادیم ما

[illegible] | [illegible] صیادیم ما بیگانه [illegible]

غزل

[illegible] آفتاب | [illegible] آفتاب

[illegible] | [illegible] آفتاب

[illegible] | [illegible] آفتاب

[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]
[illegible] علی ابن ابی‌طالب | [illegible]

[illegible]

[illegible] مهتاب | [illegible] مهتاب
[illegible] مهتاب | [illegible] لاله و گل

[illegible]

ساقیا برکار چه افغان [illegible] گرده گل ز بستان مهتاب

خواب [illegible] [illegible] چون [illegible] با [illegible] مهتاب

گرد [illegible] صبح [illegible] چون [illegible] مهتاب

اگر کند خیال او شب روز [illegible] جان مهتاب

بزم عاشق [illegible] سر [illegible] آسمان مهتاب

شده [illegible] [illegible] مهتاب

شده [illegible] عشق بر [illegible] گلستان مهتاب

[illegible] باید [illegible] بی زبان مهتاب

[illegible] بهار فروش است [illegible] مهتاب

[illegible] راه [illegible] [illegible] مهتاب

[illegible] راه [illegible] [illegible] کهکشان مهتاب

[illegible] [illegible] مهتاب

ای [illegible] راه دل [illegible] کار [illegible] راه کهکشان [illegible]

دل [illegible] شعر چون [illegible] طلب

[illegible]

آسوده کی شوند [illegible] | اشک دل [illegible] از [illegible] طلب
با [illegible] ذلت [illegible] | دست [illegible] خواه [illegible] طلب
آسوده کی [illegible] | [illegible] طلب
[illegible] | [illegible] طلب

بس که [illegible] گلشن [illegible] | [illegible] سیل [illegible]
هر گل [illegible] آینه [illegible] | [illegible] عکس [illegible] آفتاب

[illegible] شب | [illegible] شب
[illegible] آینه [illegible] | [illegible] شب
[illegible] آسمان [illegible] | [illegible] شب
[illegible] | [illegible] شب
[illegible] | [illegible] شب

[illegible] | [illegible] شب

[illegible]

[illegible]

غزل

[illegible] در آب

[illegible]

غزل

داغ بر دل میگذارم روز و شب | [illegible] روز و شب

[illegible] | [illegible] روز و شب

[illegible] | [illegible] روز و شب

[illegible] | [illegible] روز و شب

[illegible]

[illegible] ... در آب / [illegible]

[illegible] / تخم امیدی که کاشتم ... در آب

[illegible] / [illegible] ... در آب

[illegible] / در عشق ... در آب

[illegible] ... آب / لب ... آینه ... نگاه در آب

[illegible] / حباب ... کلاه در آب

[illegible] / [illegible] ... در آب

[illegible] / حباب ... در آب

[illegible] / [illegible] ... در آب

[illegible] / [illegible] ... در آب

عکس فلک ... / [illegible] ... در آب

[illegible] / کشتی ... در آب

[illegible] / [illegible] ... در آب

[illegible]

بهار بود و دل ز باغ و رز آب | [illegible] باغ و رز آب
[illegible] عالم عکس | فرش گل [illegible] آب
بی سبب [illegible] حجاب | [illegible] باغ و رز آب
[illegible] | [illegible] باغ و رز آب
در چمن باده [illegible] | [illegible] گل [illegible] باغ و رز آب

مثنوی

[illegible] قرآن گفت [illegible] | [illegible]
هر شبی [illegible] باب | [illegible]
آه [illegible] | [illegible]

بهار [illegible] بزم [illegible] | [illegible]
چنان [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | چراغ [illegible]

۳۰۳

۳۳

[illegible] ز تجلیات قدرت شده [illegible] | [illegible] ببین [illegible] من [illegible]

[illegible] | [illegible] نقش [illegible] است [illegible]

یاد [illegible] سینه [illegible] | [illegible] بهار [illegible]

[illegible] | آشنائی [illegible] آشنائی [illegible]

[illegible] از خواب [illegible] | [illegible] من [illegible] بادام [illegible]

[illegible] روشنست از روی [illegible] | [illegible] دیده [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] عاشق [illegible]

[illegible] | [illegible] دل هم [illegible]

روز [illegible] | [illegible] عاشق [illegible]

[illegible] | [illegible] حاصل [illegible]

[illegible]

چون شمع شهید عشق او را / کوته نظر احتیاج گرم است

[illegible]

چراغ حسن بود روشن از فروغ حجاب / گلی که خفته در آغوش [illegible] پروردهٔ ماست

گلی ز گلشن خویش گذشت بی چیدن / بهار رفته نشان دل رمیدهٔ ماست

به رنگ بلبل گل [illegible] / [illegible] سحر دمیدهٔ ماست

ز دید اهل [illegible] / آفتاب جلوهٔ حسنت [illegible] ماست

[illegible] / دلی که [illegible] کشیدهٔ ماست

[illegible] آسمان تنگ شد / جنون [illegible] ماست

غزل

[illegible] در کجاست / صبا [illegible] در کجاست

[illegible] جلوه دیدار [illegible] / عاشق [illegible] در کجاست

[illegible] / [illegible] در کجاست

[illegible] / [illegible] جلوه منصور در کجاست

مقصد [illegible] / [illegible] در کجاست

غزل

خوش [illegible] / [illegible]

آینه [illegible] شمع [illegible] / [illegible]

[illegible]

در چمن ... از چشمه چشمش ... | ... از شیشه ... شکفت
شب خیال ... قلم ... | روز ... اضطراب دل ... نخفت
در ... که بوی عاشق ... | حسن ... دل ... نهفت
روز ... بگذار ... گرد دل | ... خواب الفت ... جهان ...
در ... خورشید ... | گر ... ... آستان ...
رنگ گل ... لعل یار ... | هر کس ... چو آب ...
گر ... گلشن ... | ... آسمان ...
... | ... [illegible]
... | ... [illegible]
هر دل ... | ... [illegible]
از ... چاه ... | هر کس که ...
در ... آینه عکس ... | ... [illegible]
هر که ... | ... دل ...
... دل ... | ... [illegible]

صید نگاه کرم ز دام رمیده کیست [illegible]

[illegible]

با یاد لب [illegible] مژگان گشته ام	گرد من [illegible] بوی دل است
گر عیب گلشن [illegible]	از سلسبیل [illegible] بوی دل است
هر جا که [illegible]	ساغر عیش لبریز [illegible]

غزل

دل دارم [illegible] جام ماست	سرم سودا پرست نام ماست
داغ از دیده [illegible]	شراب تلخ باده شام ماست
گرفتاری [illegible]	ریحان صبح ساغر دام ماست
جدا [illegible]	گر از خورشید [illegible] جام ماست
اگر دوری بود دوران جام است	اگر ایام خوش است ایام ماست
اسیر از گریه مستانه شامم	دلم از سینه [illegible] آرام ماست
[illegible] زمان گردد است	[illegible]

غزل

[illegible]	ساغر [illegible]
[illegible]	ستاره [illegible]
[illegible]	دامان [illegible]
تنها اسیر [illegible]	دست [illegible]

[illegible]

[illegible] شمع است
[illegible] شمع است
[illegible] شمع است
[illegible] شمع است
[illegible] شمع است
[illegible] شمع است
[illegible] شمع است

[illegible] آب است
[illegible] آب است
[illegible]
[illegible]
[illegible] سحاب است

[illegible]

آتش فرهاد و برق خرمن هستی بود | نار عشق [illegible] ز پیچ و تاب رست
در کدام [illegible] باغ [illegible] شد ابر | گر [illegible] شاداب [illegible] آتش گل آب نیست

خیالم از دل و جان باده کرم است | غبار [illegible] پروانه کرم است
به چشم کم [illegible] | دل [illegible] پیمانه کرم است
چو [illegible] ساغر [illegible] | هوای گلشن میخانه کرم است
چراغ تازه [illegible] همسایه گل | سرش از گردش پیمانه کرم است
اسیر [illegible] جسم [illegible] | [illegible] میخانه کرم است

[illegible] هوای گل است | چه رنگینی [illegible] گل است
[illegible] شکسته [illegible] | [illegible] گل است
[illegible] باغ [illegible] | [illegible] گل
[illegible] چمن [illegible] | [illegible] گل است
[illegible] کام [illegible] | [illegible] گل است
[illegible] | آشنایی تو آشنای گل است

از رخ تو شمس جلوه با ناکام رفت | هر قدم [illegible] رفت
زهره مشرب [illegible] | در شب [illegible] رفت

[illegible]

[illegible] صبح [illegible] | همدم پروانه بزم شب [illegible] گشت
عنبر [illegible] | [illegible] گشت
[illegible] | صبح [illegible] گشت
[illegible] | [illegible] شمع شب [illegible] گشت
[illegible] | [illegible] گشت
بسکه صبح [illegible] از شام هجران | [illegible] گشت
از تجلای [illegible] | شمع [illegible] گشت
[illegible] | [illegible] گشت
گاهی از [illegible] | صبح و شام ما اسیر [illegible] گشت

[illegible]

[illegible] است | [illegible] است
سینه [illegible] غبار [illegible] | [illegible] است

مستی که به جلوه از اهل نظر گذشت / در دیده جلوه کرد و ز دل بی‌خبر گذشت

غیرت رها نکرد که تنها کند گذر / عمر عزیز در قلم نامه بر گذشت

آتش به دست عشق در افروخت شمع / آهی که شعله زد شد و من بی‌خبر گذشت

بس بس از آن کار ساز تکلیف آورد / ذکر حسن بی‌خبر که دید و به کار گذشت

کشتی چه شکسته است به گرداب / بیچاره بیشتی که موجه از آن گذشت

یکشب شبی که سیر چمن باد رفت / لب گشودی و صبا حرف دهن رفت

از دل غم چه ملامتم باد رفت / هم چو گلی که به آیینه چمن باد رفت

کار دو قیق ز افتاد و با شاد دل کس / کم کسی ... شد و باد رفت

جز ... دشمن بی‌خبر از عالم رو / هر که یک حرف ... باد رفت

شکوه دل ... / گر دوبار ... باد رفت

... / ... نیست

... / ... نیست

پروانه چو سیمابی دل در تن من است | شبهای هجر شمع ز نقش نفس سوخت

پروانه [illegible] | [illegible]

[illegible] | آمد ز گلشن دل [illegible]

[illegible] | [illegible]

غزل

[illegible] | [illegible]

[illegible] غبارت [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

گل [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

غزل

[illegible] | [illegible]

[illegible] است / [illegible] ناگفتنی است

[illegible] است / [illegible] ناگفتنی است

[illegible] / [illegible] است

[illegible] / [illegible] ناگفتنی است

[illegible] / [illegible] است

[illegible] / [illegible] است

[illegible] است / [illegible] است

[illegible] / [illegible] است

[illegible] است / [illegible] است

[illegible] / [illegible] است

[illegible] است / [illegible] است

[illegible] / [illegible] است

[illegible] / [illegible] است

مقرب شد از [illegible] رسیده است | از آب [illegible] سبو چشم رسیده است

آیینه‌خانهٔ دل بیدار گشته ام | [illegible] رسیده است

[illegible] | [illegible] رسیده است

[illegible] | [illegible] رسیده است

[illegible] | [illegible]

[illegible] هیچ نیست | [illegible] هیچ نیست

[illegible] | [illegible] هیچ نیست

[illegible] | [illegible] هیچ نیست

[illegible] | [illegible] هیچ نیست

[illegible] | [illegible] هیچ نیست

[illegible] | [illegible] هیچ نیست

[illegible] | [illegible] هیچ نیست

[illegible] | [illegible] هیچ نیست

سپهر [illegible] ندارد [illegible] طاقت ما | سخن [illegible] است [illegible]

[illegible] | از [illegible] کاری نمی آید [illegible] است

بهار [illegible] | که [illegible] است

کسی [illegible] چاره کند | [illegible] آشنا [illegible] است

[illegible] | کدام کس [illegible] است

[illegible] آتش [illegible] | [illegible] است

[illegible] اسیر [illegible] | [illegible] تنها [illegible] است

غزل

[illegible] روزگار ماست | ز رنگ شکسته [illegible] ماست

[illegible] | [illegible] روزگار ماست

[illegible] | [illegible] ماست

[illegible] | [illegible] روزگار [illegible] ماست

[illegible] | [illegible] ماست

[illegible] روزگار [illegible] | [illegible] ماست

[illegible] … داشت

گل ز جیب بهار دست آمد [illegible] … [illegible] نگار نهاد داشت

خزان [illegible] چمن [illegible] … [illegible] داشت

[illegible] … گرفته گوش [illegible] داشت

بهار [illegible] … [illegible] مجنون [illegible] داشت

[illegible] … هوای [illegible] داشت

[illegible] … [illegible] داشت

فلک [illegible] … [illegible] داشت

[illegible] … [illegible] خاک [illegible] داشت

بهار [illegible] … [illegible] داشت

[illegible] … نگار [illegible] داشت

[illegible] … [illegible] بهار نهاد داشت

[illegible] … [illegible] داشت

[illegible] … کسی [illegible] داشت

گل شوکت از این شوخ زیبا بشکفت / [illegible]

غزل

تماشاگاه دل چشم سیاه است / که هر چشم نگاهش جلوه‌گاه است

ز شرم بی‌زبانی در تن من / سراپا مو زبان عذرخواه است

چرا مستغنی از عالم نباشد / [illegible] نگاه است

ز راهم یک برو نقش پا بی / [illegible]

اسیر از جهان تا کی ندارد / [illegible]

غزل

دریابی تو ز اشک [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

هر عاشقی [illegible] / [illegible]

رباعی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

غزل

همه روی زمین خطرناک است | یک نشان تیر دام افلاک است

باده نوشان بزم حیرت را | جام لبریز دیده پاک است

بسکه ما مبتلای عیب شده‌ایم | خرمن آسمان گل [illegible] است

هر کجا عشق ناصحی باشد | کشتی نوح سینه چاک است

آب گوهر ز آینه که رفت | ورق عالم [illegible] است

نازی بالد از که زنهار | بو [illegible] تیغ شعله خاشاک است

الفت [illegible] روبا تحمل اسیر | [illegible] است

[illegible] دل [illegible] از فرصت امکان [illegible] | راز آتش به جگر [illegible] پیداست

[illegible] فرصت [illegible] که [illegible] | صورت [illegible] از آینه دل پیداست

غزل

ای جلوه [illegible] عالم حسنی زبان [illegible] | خورشید [illegible] پیدا

[illegible] جلوه [illegible] افلاک با [illegible] | رو [illegible] خویشان گرد [illegible]

[illegible] | [illegible] عیان از گرد [illegible]

... سحاب نصرت تیغ ... کرده است | ... دولت دست جهان ... است

روی ... فتح است | چون آفتاب تابان عالم ... است

شاید ... تابی است | روزی ... داری و ... است

تا روز ... روز کار ... است | ... صبح ... است

اقبال ... جهان ... است | تا ... است

تا سایه تو باشد ... | ... است

غزل

... کشته است | ... است

ای ... ثبات از دولت ... است | ... تعظیم کشته است

چون ... است | حیف است که ... کشته است

... عشق ... است | ... کشته است

... رسته ... بود | ... تعلیم کشته است

... | ... کشته است

غزل

شمع ... [illegible] | ... [illegible]

[illegible]

آفتاب

از نقاب بهار [illegible] / [illegible] شبنم [illegible] شکفت

خار خشک از خیال شبنم [illegible] بهار / [illegible] شکفت

[illegible] / [illegible] شکفت

آفتاب [illegible] / [illegible] شکفت

[illegible] / از نسیم [illegible] گلشن [illegible] شکفت

[illegible] / [illegible] دامن [illegible] شکفت

[illegible] / از سنگ [illegible] من [illegible] شکفت

[illegible] / شمع [illegible] شکفت

[illegible] / از دل [illegible] شکفت

[illegible]

[illegible] شبنم [illegible] پیراهن است / جان [illegible] پیراهن [illegible] پیراهن است

[illegible] / [illegible] من پیراهن است

[illegible] / [illegible] مضمون سخن پیراهن است

[illegible] / هر کسی [illegible] پیراهن است

[illegible] / [illegible] پیراهن است

منزل آوارگی نشان مشتاق ماست [illegible] | [illegible] خورشید [illegible] ماست
تا ستون [illegible] | تا [illegible] دل [illegible] ماست

[illegible]

دو [illegible] [illegible] | [illegible]
دل [illegible] | [illegible]

غزل

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

غزل

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

آرزو در [illegible] ست	[illegible] راه صبح [illegible] ست
با نظر مکی بود و نیاز [illegible]	[illegible] نقش پا [illegible] ست
تشنه [illegible] سایه [illegible]	شوق [illegible] زلفی [illegible] ست
اعتقاد [illegible] کاتب [illegible]	خواب [illegible] که سنگ کالست

رباعی

[illegible] گل [illegible]	[illegible] دستان [illegible] زمین [illegible] جراحت
ز حیرت [illegible]	[illegible] گلستان کند باغ [illegible] جدا نیست

غزل

خوش تبسم [illegible] شیرین [illegible] نیست	لب [illegible] سنگین [illegible] نیست
[illegible] صحرا [illegible]	[illegible] برق ما [illegible] نیست
چند [illegible] از خم بازوی [illegible] کش	[illegible] اندیشی [illegible] نیست
[illegible] خاکسار [illegible]	[illegible] زمین آشنا نیست
اسیر عشق را [illegible]	ز هر کاری [illegible] نیست

غزل

گرد [illegible]	یاد [illegible] ابر [illegible] حال است

[illegible] از آن جهت که دهان هست	[illegible] و انفعال هست
[illegible] که او هست	در مطالع خورشیدی [illegible] سوال هست
آن [illegible] گشوده است	صد گره [illegible] هست
زنگی [illegible] طلب [illegible] ام	[illegible] بکام روز و شب [illegible] وصال

غزل

دل [illegible] حالش پیداست	[illegible] از قفس [illegible] پیداست
خوش نقاب [illegible]	هر که [illegible] از سینه [illegible]
هر که [illegible] از آب [illegible] شود	لعل اگر خاک شود [illegible]
همچو آینه که در سنگ [illegible]	از [illegible]

غزل

[illegible] بهار [illegible] است	دیده [illegible]
چشم خواب آلوده [illegible] است	[illegible]
گرد [illegible] آمد [illegible]	[illegible]

غزل

آن دل که [illegible]	آن دیده [illegible]

خویش را ... عاشق ... در لباس
خون ... در گردن ...

... | تا سر ره خانه ... [illegible]

هر برگ ... چمن دل ... خون ... | بلبل بگو ... گل ... گشت
... [illegible] ... | ... [illegible] ... گشت

برای چمن ز خانه به دستان شوق گشت | گلدسته بند خار بیابان شوق گشت
... [illegible] ... | ... [illegible] به دامان شوق گشت
بلبل ... [illegible] ... | ... [illegible] گریبان شوق گشت
از دست ... [illegible] ... | آئینه خانه تا گلستان شوق گشت
... [illegible] ... | ... [illegible] ایوان شوق گشت
... [illegible] ... | ... دل ... [illegible] شوق گشت
... بهار ... [illegible] ... | ... اشک ... بیابان شوق گشت
باران ... [illegible] ... | ... [illegible] بیابان شوق گشت
... [illegible] ... | ... نسیم بیابان شوق گشت

... [illegible] ... | ... [illegible] ...

[illegible] پروانه [illegible] | [illegible] از دل [illegible]

بهشت [illegible] نگاه [illegible] دیدن است | [illegible] تا خوانده [illegible] دیدن است

[illegible] توان [illegible] | [illegible] تا پای رسیدن است

[illegible] نظره [illegible] | [illegible] خیال [illegible] چیدن است

[illegible] نگار [illegible] است | [illegible] بکشی [illegible]

[illegible] آب [illegible] | [illegible] صبح [illegible]

بس که [illegible] است | دلم [illegible] است

دل بیت مشکل [illegible] | جام [illegible] شده است

تا [illegible] مطلب [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

بیت مشکل [illegible]

انصاف تحقیق

تجلی از لطافت کند هر دل که با صفاست	[illegible] لطافت نیست
سینه صاف [illegible] دوست از دشمن [illegible]	[illegible] دو [illegible] عالم [illegible] نیست
[illegible] گشته ام [illegible] عاشق	با علم [illegible] آینه صورت [illegible]
نقد هستی [illegible]	گر شود دیگر [illegible] یک [illegible] نیست
چون [illegible] عالم غربت [illegible]	شکر [illegible] دارم [illegible] استحقاق نیست

غزل

گریه [illegible] جدا نیست	[illegible] روزگار جدا نیست
دیدیم آینه خانه دو جهان	هیچکس غیر یار جدا نیست
[illegible] در دل [illegible]	خاک [illegible] غبار جدا نیست
[illegible]	گر نهان آشکار جدا نیست
[illegible] عالم [illegible]	[illegible] اعتبار جدا نیست
[illegible]	[illegible] آب [illegible] جدا نیست
[illegible]	[illegible] از روزگار جدا نیست
[illegible]	رنگ [illegible] بهار جدا نیست

غزل

اوراق دل [illegible] برای خوشنودیست — آئینه [illegible] برای خوشنودیست

پیوسته [illegible] برای [illegible] — [illegible] برای خوشنودیست

عکسی [illegible] سفینه [illegible] — در [illegible] برای خوشنودیست

روشن [illegible] چون [illegible] — پیوسته [illegible] آئینه برای خوشنودیست

عاقل [illegible] گلشن عالم گشته — آئینه [illegible] خاطر برای خوشنودیست

[illegible] عالم تمام [illegible] — [illegible] برای خوشنودیست

غزل

آن چهره که [illegible] غلام [illegible] است — آن [illegible] است

دیوانه [illegible] است — [illegible] تمام [illegible] است

[illegible] است — آن [illegible] است

[illegible] — تا چند [illegible] است

دیوانه اسیر [illegible] است — آن چهره [illegible] است

غزل

[illegible] آئینه [illegible] خلقت — [illegible] خلقت

[illegible] گلشن [illegible] — [illegible] خلقت

هر که زد زخم [illegible] بند
سر خورشید در کنار بخفت

کرده [illegible] از گل شب [illegible]
صبح آیینه [illegible] در بار بخفت

آرزوی دگر نماند مرا
دل در جان [illegible] نثار بخفت

رحم کن رحم بر اسیر که باز
شده دیوانه بهار بخفت

[illegible] با [illegible] که [illegible]
از ریاضتهای زندان [illegible] دولت [illegible]

دل [illegible] از [illegible] بازی
[illegible] گل از [illegible]

[illegible] عالم گشت [illegible] جای [illegible]
[illegible] در [illegible]

کرده [illegible] ابر [illegible]
[illegible] حکم [illegible]

[illegible] شد [illegible]
[illegible] دل [illegible]

[illegible]
[illegible] از [illegible]

زلف [illegible] دل [illegible]
[illegible] بیابانی [illegible]

[illegible]
[illegible] از [illegible]

[illegible]
هر که در صحرای دل عاشق [illegible]

[illegible]
آسمان از [illegible]

[illegible]

... [illegible] با چمن ... | [illegible]

[illegible]

غزل

دیگر [illegible] ما گذشته است
آیا دوران [illegible] گذشته است

هر دم [illegible] رفته ایم
امروز کار ما ز تماشا گذشته است

از [illegible] است [illegible]
کشتی شکسته از سر دریا گذشته است

وارسته ایم از [illegible]
[illegible] از نگاه [illegible]

غزل

قاصد [illegible] بی نیازی است
[illegible] بی نیازی است

[illegible] بی اختیار [illegible]
هر کس [illegible] بی نیازی است

نظر [illegible] پاک [illegible]
چو قطره [illegible] بی نیازی است

هر ذره [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] بال [illegible] بی نیازی است

رباعی

در حلقه زلف [illegible]
[illegible] اقبال جهان زیر نگین [illegible]

[illegible]
آیینه [illegible]

غزل

نقش قدم ... گلشن ... / اگر گلی ز سینه ...

در گلشن انقلاب چو نای که بر آورد / گفت بلبل که ... نقش گلبن باست

آینه دل سوخته ... / ... ز روی ... است

در روضه گلشن خط ... / ... بود حدیث ... است

از تیغ لطف تو ... / چشم بد ... است

نقش شد راه کام عشق است / جنون سر کوشی ... جام عشق است

حیات جاودان ... خواب است / تا ... ایام عشق است

فلک ... شمع جنون است / ملک ... دام عشق است

خرد ... است / ... شام عشق است

چو ... دل کرده گمراه / ... کعبه اسلام عشق است

... / ... گلستان ... است

... / ... است

از نگاهش [illegible] ما پر گل است
از [illegible] باغ تماشا پر گل است

تو لب آسانی چشم ما کند
خار دارد نقش دریا پر گل است

با خیال او سرا کرده ایم
[illegible] از نقش پای ما پر گل است

دامن قاتل بگیرد خون ما
بی شور [illegible] کوه و خارا پر گل است

[illegible] داند که با رنگ ما
از صفات آتش دریا پر گل است

مرد خوبان نازک سنگین دلان
از شرر دامان خارا پر گل است

سوختیم از گرمی خوبی سبک
دامن خاکستر ما پر [illegible]

وعده کردی کنار [illegible] رفتن
از فضا آسمانها پر گل است

از گل خمیازه آغوش او
جیب آغوش نگاهها پر گل است

نیست یک سنگ از برای شیشه
از شرر سنگ کوه صحرا پر گل است

شکوه چون گرد بود ما اسیر
روز محشر از قصه ما پر گل است

دلم از یاد او خندان شده است
شبنم از صبح بریان شده است

جلوه دارد غبارم بر هوا
جا [illegible] بوی گل پنهان شده است

اگر ندارد او پنهان است
از دل [illegible] پنهان شده است

۱۱۶

غزل

هر نفس [illegible] دیگر است | [illegible] انتخاب دیگر است

[illegible] | [illegible] حباب دیگر است

[illegible] | جلوه [illegible] دیگر است

تا نسیمی هست [illegible] بیرون [illegible] | [illegible] بوی گل [illegible] کباب دیگر است

[illegible] | ذره [illegible] حساب دیگر است

[illegible] | ذره هر جا که دیدم آفتاب دیگر است

[illegible] | [illegible] خنده حاضر جواب دیگر است

غزل

در حقیقت عاشق و معشوق ما را یکیست | [illegible] ما را یکیست

هست [illegible] آینه [illegible] وصال | نور در ظلمت [illegible] چشم [illegible] یکیست

[illegible] دل آید [illegible] | [illegible] ما را یکیست

غزل

[illegible] | [illegible] وحشت [illegible]

[illegible] | [illegible]

مشکل است ... و عالم بهم ... | آسمان ... دو دیده است

... سخت ... | ... بنفشه ... گیست

یک ... خواب ... | ... آمد ... گیست

غزل

دامن ... | ... [illegible]

نقل شیرین ز خسرو ... | جان شیرین ... [illegible]

خنده ... | [illegible]

غنچه ... آمد بیا و | صبح ... [illegible]

خنده ... گل ... بیار آورده | از چمن ... [illegible]

چون ... نسیم ... | [illegible]

خوش بهاری ... | جای سرو و گل ... [illegible]

[illegible] | راست ... [illegible]

غزل

خود ... [illegible] | [illegible]

گل ... [illegible] | [illegible]

[illegible]

یعنی سخن با بی‌شعوران ... مصروف کرده ... بی‌معنی ... ۱۲
... صاحب سخن ... بیرون ... ۱۲

حال مجنون که کرد [illegible] | دور گرد است آشنای غریب
خون دل [illegible] | اگر رندی و پارسائی غریب
سگ [illegible] | حسن [illegible] غریب
دست [illegible] | کار [illegible] حنا [illegible] غریب
[illegible] | چشم بر راه مومیائی غریب
[illegible] | قرب در قید آشنایی غریب

غزل

بحرف لب [illegible] رسای سخن | [illegible] آشنای سخن است
هوس [illegible] | چو [illegible] از لب او گدای سخن است
[illegible] | نسیم گلشن [illegible] آشنای سخن است
[illegible] | غبار [illegible] رسای سخن است
[illegible] | سخن [illegible] است سخن [illegible] بهای سخن
[illegible] | اگر بیان [illegible] سخن
[illegible] | کسی که [illegible] سخن است
[illegible] | اگر بیان [illegible] سخن است

بعشق صورت گلشن تازه گردد | [illegible] دل [illegible]

گلاه گوشه چو خورشید آفتاب بلند | اسیر صورت او دوم [illegible]

دل آواره مستمند کسی است | دیده چو لاله مستمند کسی است

سرو با اینهمه سرافرازی | سایه قامت بلند کسی است

شکند از هجوم لب [illegible] خشم | سر طلسم دلم به پند کسی است

در غم عشق کام تلخ مرا | ساز [illegible] زهرخند کسی است

صبحی از دام گشت آزاد | که اسیر خم کمند کسی است

غزل

[illegible] | کز رفتار [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

بسکه تشنه‌ام به دیدن [illegible] ما راست
بسکه طاقت من پیدا انتظار ما راست

صدای نالهٔ زنجیر [illegible] آید
غنیمت است که دیوانه در بهار ما راست

نوای قلقل مینا نسیم گل است
که باد غنچه گره از دلش [illegible] ما راست

اگر بهار و پریشان گشاید بال
ز بیم جوش [illegible] شکستگی ما راست

ز [illegible] اول [illegible] گشت جهان
ز هیچ [illegible] که [illegible] ما راست

ز برگ گل که بهار [illegible]
[illegible] علم [illegible] ما راست

[illegible] زنجیر آبروی گهر
[illegible] اهل [illegible] کار ما راست

گل است [illegible]
از بسکه [illegible] گرد [illegible] ما راست

بهار [illegible] نگاه [illegible]
ز [illegible] دیوانه و [illegible] ما راست

غبار [illegible] در [illegible] گلاب
برای [illegible] ما راست

کسی [illegible] گفتگوی زبان
[illegible] ما راست

چه [illegible] دوام
[illegible] بیرون [illegible] انتظار ما راست

[illegible]
از بسکه [illegible] علم از [illegible] ما راست

از گرمی خوبت آتش رخسار گرفت — زر زر شمع [illegible] گرفت

گر بگذری [illegible] چشم ز خسار [illegible] گرفت — [illegible] گل [illegible] گرفت

[illegible] — [illegible] گرفت

[illegible] از [illegible] گل [illegible] — ز رنگ [illegible] گرفت

هر گل [illegible] بروش [illegible] — گه ز چشم [illegible] گرفت

[illegible] — [illegible] گرفت

[illegible] — زلف [illegible] گرفت

[illegible] — [illegible] گرفت

[illegible] — [illegible] گرفت

[illegible] — [illegible] گرفت

[illegible] — آتش رنگ [illegible] گرفت

[illegible] — [illegible] آتش [illegible]

۱۰۱

[illegible] بچاه صیاد است — ز لب [illegible] آهو نگاه صیاد است

ز شست [illegible] آهو [illegible] — دل رمیده ما صید نگاه صیاد است

[illegible] — ز خود رمیدن آهو نگاه صیاد است

بدام [illegible] — خمیدن دل ما [illegible] صیاد است

کسی که [illegible] بنگاه صیاد است — جنون [illegible] چشم صیاد است

گل [illegible] شکفته دل [illegible] — قفس [illegible] نگاه صیاد است

زمان ز گردش آیینه فلک [illegible] — تمام روی زمین خوابگاه صیاد است

سواد دیده صید [illegible] — جنون [illegible] صیاد است

دل رمیده ما [illegible] — نوال [illegible] گرد راه صیاد است

دیده صید [illegible] — غبار کشته [illegible] نگاه صیاد است

گناه خلق [illegible] گناه [illegible] — چو صید دام [illegible] گناه صیاد است

ضعیف [illegible] دل و دیده [illegible] — ز دام جستن این صید [illegible] صیاد است

[illegible] صیاد [illegible] نگار — غبار دام [illegible] پناه صیاد است

غریب دام و قفس [illegible] نکند — اسیر [illegible] جلوه صیاد است

سلیمانیست دل نقش نگین نام معشوق | پری زاد وش [illegible] خیال [illegible] نام معشوق

[illegible] | اگر شهد است شکر گر زهر است ساقی جام معشوق

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

دل [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

فرد

سبزه باغ [illegible] خاطر شاد و خرم است	[illegible] سرو و چمن [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

رباعی

[illegible]	[illegible] پریشان [illegible]
[illegible] بلبل [illegible]	[illegible] گلستان [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

هیچ محرم اگر در خواب [illegible] بی‌خبر است | [illegible] پروانه [illegible] بی‌خبر است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] بی‌خبر است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] بی‌خبر است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] بی‌خبر است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] بی‌خبر است

خیال [illegible] آزاد است | [illegible] [illegible] آباد است

[illegible] [illegible] بیاد است | [illegible] [illegible] آزاد است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] آزاد است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] آزاد است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] آزاد است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] آزاد است

[illegible] [illegible] | [illegible] [illegible] آزاد است

ز باغ حسن تو [illegible] گل [illegible]	[illegible] صبا [illegible] از اوست
[illegible]	[illegible] آب [illegible] اوست

رباعی

عشق تو [illegible] باد میباید رفت	ای [illegible] تکلف [illegible] باد میباید رفت
تا [illegible]	[illegible] از دل ما باد میباید رفت

غزل

[illegible] گلستان اینجاست	آرزو با حسرت [illegible] اینجاست
هر که [illegible]	گشت [illegible] زنار پرستان اینجاست
دل [illegible]	خضر [illegible] اینجاست

رباعی

[illegible]	[illegible]
جان [illegible]	[illegible] چراغ

رباعی

[illegible]	گر حسن [illegible] اجابت
[illegible]	[illegible]

[illegible] در گلشن / گر از [illegible] بهار [illegible] آب است

[illegible] عاشقان ز چشم تر است / نهال شعله [illegible] آب است

رباعی

بزم خاموشیست مطرب نالهای دیگر است — حسن چون بیست بستان ز [illegible] دیگر است

بر ده بیگانگی آینه و [illegible] — هر که نشناسد [illegible] دیگر است

غزل

گل هم از رنگینی هوا بیست — دل هر قطره گلگون هوا بیست

طراوت از طراوت سبزه [illegible] — طالب [illegible] هوا بیست

سنبلی [illegible] از حیرت [illegible] — که [illegible] رنگینی هوا بیست

نفس [illegible] که [illegible] — هم از خواب [illegible] هوا بیست

گر ساقی [illegible] — [illegible]

غزل

از بزم رفتنی که گلستان الفت است — [illegible] که [illegible] الفت است

که حرف [illegible] الفت — [illegible] گل [illegible]

چاک [illegible] گریبان الفت است — گر [illegible] الفت است

تا [illegible] سخت [illegible] است — حرف [illegible] الفت است

گر [illegible] دل [illegible] — [illegible] الفت است

[illegible] الفت است — [illegible] جان الفت است

بیمار است وحشت از دو [illegible]
[illegible] سامان الفت است

جیبی که کربلا بازار حشر اوست — تعمیر خوابگاه پریشانی الفت است
از رشک آشنائی جاوید [illegible] — بیگانه خرابی که گلستان الفت است
[illegible] گر خط [illegible] زمین — [illegible] رفته و دامان الفت است
از ساز [illegible] بالفاق — در زخم سینه [illegible] الفت است
هرگز [illegible] بود زدلش یاد [illegible] — در [illegible] زعرش [illegible] الفت است
[illegible] خوب است — بیگانه [illegible] الفت است
وحشت [illegible] عجب [illegible] — چاک [illegible] نشان گریبان الفت است
از [illegible] — [illegible] الفت است

غزل

عالم [illegible] است — هر جلوه [illegible] است
دارم [illegible] — [illegible] است
از [illegible] — [illegible] است

رباعی

زین [illegible] بیتاب است — [illegible] است
[illegible] — [illegible] است

دل تا سوخت بوی گلخن گرفت | ای بلبل چراغ خلوت ما
گریه خون شد بهار گلشن گرفت | نکهت گل نسیم دامن گرفت

رباعی

[illegible]

سرو در طرف قیامت قد او برخاسته است

[illegible]

[illegible]

کدام شوق براه دویدن افتاده است | که [illegible] دل ما از طپیدن افتاده است

ز [illegible] وحشت نگاه کسی | [illegible] رمیدن افتاده است

[illegible] ز شرم رخ تو آب شده | [illegible] چکیدن افتاده است

[illegible] | [illegible] تا رسیدن افتاده است

[illegible] | [illegible] طپیدن افتاده است

[illegible] | [illegible] از دست [illegible] افتاده است

[illegible] | [illegible] شنیدن افتاده است

[illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

رنگ در عشق ز شناسائی من ریخته‌اند … لب گشودن سخن آخر غماز من است
چهره باده پرستی شفق راز من است … بر [illegible] شوخی [illegible] است
جگر سوخته‌ام صیقل آئینه [illegible] … [illegible] من است

دل [illegible] از تب سیماب بیاد رفت … [illegible] از [illegible] سیماب بیاد رفت
[illegible] گل [illegible] … چون دل [illegible] سیماب [illegible]
[illegible] … [illegible] آب [illegible]

آمد از دور و [illegible] نقش از یادم رفت … [illegible] از یادم رفت
خط [illegible] … شوخی [illegible] نقش از یادم رفت
سر [illegible] … چمن رنگ [illegible] از یادم رفت
شیشه [illegible] … [illegible] از یادم رفت
[illegible] … [illegible] از یادم رفت
[illegible] … [illegible] غزل [illegible] از یادم رفت
[illegible] … [illegible] نقش از یادم رفت

۵۵
۱۲۴

۱۰

غزل

دیوانه گر به دل غم دنیا نخورده است | از صبح کینه زر دنیا نخورده است
[illegible] | [illegible] نخورده است
[illegible] | [illegible] نخورده است
[illegible] | [illegible] نخورده است
دیوانه [illegible] | [illegible] نخورده است
شب [illegible] | هر [illegible] یکجا نخورده است
[illegible] | [illegible] نخورده است
دیوانه [illegible] | [illegible] نخورده است

غزل ۱۲

[illegible] | [illegible] است
[illegible] | [illegible] است
[illegible] | [illegible] است

غزل

[illegible] | [illegible] است

زهم فتنه چشم سیاهی | که در پرده چشم جلادست

خیال یار کشتم و الله نهانی | تغافل کرده امید وار نیست

دل دیوانه گشت جا یار است | [illegible]

اسیر یک نگه بودم [illegible] | نگاه [illegible]

[illegible] | [illegible]

ز رفع شمع مجلس [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

نو بهاری [illegible] گلشن [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | دیده [illegible]

گر چه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

در دام شکوه ناله شکستن چو دام ... است
دنیا فراخ و مسلسل ... و جا ... است

... ز خانه دل ... است
... ترانه ... گوش ...

ز شکار ... اراده شکاره ... ایم
... شکوه دل ... است

بلبل بجا که ناله درین باغ خیبت است	ابر بهار صحبت یاران غنیمت است
از ... در گلبن ... شب	تقریر خوابهای پریشان غنیمت است
... گنده ... دوده باد	... غنیمت است ... زبان است
... شکفته تر	... غنیمت است
یک ... بهار	... ما یاران غنیمت است
...	وحشت ... غنیمت است
...	بودن ... غنیمت است

... دل ... خوش است	تیغ ... خوش است
... کتاب عشق	... آسمان خوش است
... آسمان	... خوش است
... بنگ ...	... خوش است
...	... گلستان خوش است
...	دیوانه ... زبان خوش است

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

غزل

[illegible] دل حسرت نصیب [illegible]

[illegible] چراغ [illegible] گلاب [illegible]

[illegible] غریب [illegible] غریب

[illegible] [illegible] نصیب

[illegible] [illegible] نصیب

[illegible] [illegible] نصیب

[illegible] [illegible]

گفتم اسیر [illegible] میشوم [illegible] نصیب

۵۷

شنیدم خانه‌ای کز سرو ... [illegible] است

قطره باران ابر ... [illegible] است

از سر ... قطره ... [illegible] است

[illegible]

حاصل ... [illegible] است

... [illegible] عاشق ... است

... آینه ... [illegible] است

ای ... [illegible] است

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... اسیر

[illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

معشوق رسیق ورا بهشتی نظاره است	به چاره [illegible] چه کاره است
روشن [illegible]	[illegible] پاره پاره است
چشم [illegible]	[illegible] صد [illegible] است
نومیدی تمام و امیدی تمام ما	[illegible] کلید [illegible] گنج خاره است
از هر [illegible] گشت [illegible] گل کند	با دوست [illegible] است

رباعی

زنجیره [illegible] زمین چون [illegible] است	[illegible] است
گل [illegible]	[illegible]

غزل

آیا [illegible] او چه مدعا داشت	بیگانه نگاه آشنا داشت
قبلت [illegible] گنبد [illegible] خاکم	[illegible] داشت
[illegible] اختیارم	[illegible] داشت
[illegible] عشق تو [illegible] زندگانی	[illegible] آب [illegible] داشت
[illegible] گنج ما	[illegible] داشت